



چهره نمادین حوزه و دانشگاه

این زمان مرحوم آقا میرزا مهدی آشتیانی در مدرسه مروی معقول تدریس می کردند که من با اشتیاق کامل و میل فراوان، در این درس نیز حضور داشتم.

البته من از همان ابتدای تحصیل علاقه زیادی به معقول داشتم و در وجودم میل به هستی شناسی موج می زد چند روز پیش یکی از همدوره های گذشته این جا آمده بود، در ضمن صحبت می گفت شما از همان دوران سیوطی و مغنی علاقه به معقول داشتید. به خاطر می آورد که پیش چه کسانی برای درس می رفتیم و چه مباحثه هایی داشتیم بعد از تهران مشرف شدم به قم (زمان آقایان اربعه بود آیات عظام مرحوم صدر، مرحوم خوانساری، مرحوم حجت و مرحوم فیض رحمت الله علیهم جمیعاً) حدود یکسال از آمدن من به قم گذشته بود که نامه ای از تبریز آمد که مادر تان مریض است، من برگشتم تبریز البته ایشان فوت کرده بودند. در تبریز مرحوم آیت الله میرزا

گفت و گویا در این شماره که ویژه حوزه و دانشگاه است پیش رویتان نهیم . حوزه: در ابتدای این گفتگو، آشنایی با زندگی پر بار تحصیلی و تدریسی حضرتعالی، برای حوزه های علوم دینی جالب توجه و ارزشمند است. آنچه به این آشنایی ضرورت می بخشد، شهرت استاد در تحقیقات فلسفی و مسائل اعتقادی، اجتماعی است که موجب شده است نظر زوایای دیگری از زانندگان علمی شما از جمله بخش تحصیلات فقهی و اصولی و تحقیقات در این زمینه بخندان آشکار نباشد.

استاد: من در حدود سال ۱۳۰۴ در تبریز متولد شدم. تحصیلات مقدماتی را در همان شهر گذراندم و بعد برای ادامه تحصیل به تهران آمدم. مقداری از متن رسائل، مکاسب مانده بود که در تهران خواندم. همچنین در درس مرحوم آیت الله آقا شیخ محمد رضا تنکابنی (ابوی آقای فلسفی) نیز شرکت می کردم. در

دانشور فرزانه علامه محمد تقی جعفری را می توان چهره نمادین حوزه و دانشگاه نام گذاشت؛ از آن رو که بر خاسته از حوزه و محبوب دانشگاهیان بود خانه استاد محفل انس اندیشه وران حوزه و دانشگاه بود و استاد با سخنان دلنشین و روی گشاده و اندیشه ای ژرف، همگان را به معرفت و ابدیت رهنمون بود. به هر روی در این مجال کوتاه امکان کاویدن و نمایاندن زوایای زندگی استاد نیست گفتنی است استاد در زمان حیات خود گفت و گو های مفصلی با برخی از شخصیت ها و نشریات داشته اند که هر کدام از آنها، به نوبه خود می تواند در معرفی استاد مفید افتد. اما در این میان دوستان فاضلمان در مجله «حوزه» گفت و گویی با استاد در زمان حیات ایشان داشته اند که به مقداری دغدغه ها و دلمشغولی های استاد را نسبت به حوزه های دینی و اندیشه دینی، می نمایاند از این رو، تصمیم گرفتیم بخش نخست این

فتاح شهیدی (صاحب حاشیه برمکاسب) به من اصرار زیاد کردند که نجف بروم و می فرمودند نه تهران بمان، نه قم. بروید نجف. مقدار زیادی از مقدمات سفر را هم ایشان تهیه کردند و رهسپار نجف شدیم.



زمانی که من وارد نجف شدم یکی دو هفته بعد از فوت دو بزرگوار مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی و مرحوم آقا ضیاء بود. این موقع زمان مرحوم شیخ محمد علی کاشمینی و اواخر دوران آقا شیخ موسی خوانساری بود. من یکبار دیگر جلد دوم کفایه را در نجف خواندم و بعد رفتم درس خارج. اولین درس خارج من درس مرحوم حاج شیخ کاظم شیرازی بود. مرحوم حاج شیخ کاظم شیرازی بسیار مرد مری و فقیه بسیار اخلاقی بود. با اخلاق و فقیه، از اینزو درس بسیار سازنده ای داشت ایشان بسیار مورد توجه آیات و مراجع عظام به خصوص مرحوم آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی بودند، مقدار زیادی از طهارت و مکاسب محرمه را از حضور ایشان استفاده کردم بعدها نیز ایشان یک دوره طهارت در مدرسه قوام فرمودند که من حضور داشتم. همزمان با دروس فقه، در درس اصول آیت الله خوئی شرکت می کردم. همچنین در اصول، خارج مقالات آقا ضیاء را خدمت مرحوم آقا میرزا حسن یزدی خواندم چرا که به

دقت های مرحوم آقا ضیاء در اصول علاقه مند بودم. ایشان برآستی در اصول مرد دقیقی بودند.

یک درس هم خدمت آیت الله سید محمود شاهرودی می رفتم که مکاسب محرمه بود، یک مقداری از خیارات را نیز از حضور ایشان بهره مند گشتم.

حدود یکسال و نیم خدمت مرحوم آیت الله حکیم بودم که ایشان عروه می فرمودند - همین مستمسک که نوشتند - در ماه های مبارک هم درسهای ایام تعطیلی داشتم، از جمله قاعده فراغ و تجاوز را یک ماه خدمت آیت الله سید جمال گلپایگانی خواندم. و کتاب رضاع را در یک ماه مبارک خدمت آیت الله سید عبدالهادی شیرازی بودم در فقه مدت هفت سال من خدمت آیت الله آقا سید عبدالهادی شیرازی بودم و در جلسه حاشیه بر عروه ایشان حضور داشتم که بسیار از نظر فقهی پر برکت بود یکی از عالی ترین ایام زندگانی من، همین مدت هفت سال است که خدمت ایشان بودم مرحوم آقا سید عبدالهادی، مرد علم و عمل و برآستی تجسمی از معرفت و

تقوی بسود. در علم اصول، مدت یازده سال من خدمت آیت الله خوئی بودم که تقریباً دو دوره میشد چرا که هر دوره درس اصول ایشان در آن زمان حدود ۵ تا ۶ سال طول می کشید.

مقداری هم درس اصول مرحوم آیت الله آقا سید محمدهادی میلانسی شرکت کردم و همچنین در فقه کتاب اجاره را خدمت ایشان خواندم. فقه و اصول ما در نجف به خوبی پیش رفت. خداوند به ما

اساتید خوب و کم نظیری عنایت کرده بود و من توانستم از حضور آنها بهره ها ببرم.

واما کارهایی که در فقه و اصول انجام داده ام تقریرات دودوره اصول را که خدمت آیت الله خوئی بودم نوشتم که جزواتش در نجف دست به دست دوستان می گشت اکنون هم بعضی از جزواتش پیش من نیست از این میان بحث (الامر بین الامرین) چاپ شد و اولین نگارش من به زبان عربی است. در فقه هم رساله رضاع را نوشتم و حواشی کم و بیش نیز بر بعضی از ابواب فقه دارم، مدت سه سال آخر اقامت در نجف نیز درس خارج می گفتم در مسجد هندی خارج مکاسب شروع کرده بودم. (از ابتدای آشنایی بامکاسب، من خیلی به این کتاب علاقه پیدا کرده بودم کتاب عجیبی است عظمت شیخ انصاری (ره) به خوبی در این کتاب متجلی شده است) خارج اصول هم می گفتم که عمده نظر من بر کفایه مرحوم آخوند بود. و اما فلسفه و معارف دیگر - باید عرض کنم پس از تحصیلات فلسفه و معارف مربوطه در خدمت مرحوم



آقا میرزامهدی آشتیانی در تهران و مرحوم آقا شیخ صدراققازی و آقا شیخ مرتضی طالقانی در نجف اشرف، که البته سالهای زیادی طول کشید، در این مقوله چه در نجف و چه در تهران تدریسهائی فراوان داشته ام.

بیشترین همت حوزه نجف بر فقه و اصول متمرکز بود. علوم و معارف دیگر هم وجود داشت اما شیوع و رواجش به اندازه فقه و اصول نبود بزرگانی مانند آقا



شیخ صدرا قفقازی، آقا شیخ مرتضی طالقانی، آقا شیخ محمد جواد جزایری و آقا شیخ محمد حسین کاشف الغطا و آقا سید جواد عینکی بودند که در معقول و اخلاق و عرفان کار می کردند حتی بعضی از بزرگان بودند مانند آقا میرزا علی، قاضی (استاد مرحوم علامه طباطبائی) که در کمال و اخلاق درجاتی رفیع پیموده بودند.

من از آیت الله آقا سید عبدالهادی شیرازی شنیدم که ایشان فرمود:

وقتی من وارد حوزه نجف شدم هیچده تا درس اخلاق در این حوزه تدریس می شد، بزرگانی از جمله اخلاف صدق مرحوم آقا سید احمد کربلائی یا آخوند ملا حسینقلی همدانی به تربیت طلبهها مشغول بودند و به این کار اهتمام کامل می ورزیدند.

من در عدد هیچده تاکید دارم چون از ایشان شنیدم و درست مستند به ایشان است و عرض می کنم احتمالا حداقل پنجاه درس اخلاق در حوزه نجف بوده

فرمود (جعفری) در ایران فقط فقه و اصول نیست مردم به مطالب دیگر هم نیاز دارند) بعضی ها هم به من گفته اند: جعفری، مردم به فلسفه و علوم انسانی از دیدگاههای متفکران نیز احتیاج دارند!!

اکنون نیز من اگر این نوشته ها و تحقیقاتم را ضروری و لازم ندانم و پرداختن به آنها را واجب شمارم قطعا می پردازم به تدریس فقه و اصول و درسهای رسمی حوزه. ولی من این ها را واجب می دانم چون جای آنها در اجتماع خالی است. و اجتماع ما به آنها نیازمند است.

حوزه: با توجه به تماسی عینسی که حضرت عالی با حوزه های گوناگون داشته اید و تلاش مستمرتان، در حوزه های مهمی همچون حوزه علمیه تبریز، قم و مشهد و نجف اشرف اگر یک مقایسه ای میان این حوزه ها داشته باشید و کاستی و امتیازات هر یک را بیان بفرمائید، مفید و سودمند خواهد بود. **استاد:** این مسأله را من چندین مرتبه در جلساتی که برای طلاب یا دانشجویان داشتم مطرح کردم و به این مقایسه می پرداختم ولی اینکه شما به صورت سؤال از من می پرسید جالب است.

حوزه نجف از نظر مسائل فقه و اصول امتیاز داشت. می توان گفت مسائلی که در آنجا مطرح می شد از این نظر بسیار پرفایده شده بود. بویژه وقت در مسائل اصولی زیاد بود. اگر ما نسل گذشته این حوزه را در نظر بگیریم بزرگانی مانند مرحوم کمپانی و میرزای نائینی را می بینیم که در اصول واقعا صاحب نظر و استاد بودند. مرحوم میرزا واقعا مطلب داشت و صاحب نظر بود. مطالب نائینی در اصول استنساخی از مطالب مرحوم شیخ انصاری و صاحب کفایه نبود. نائینی فرد صاحب نظر و دقیق بود.

اما درباره فلسفه ها و علوم انسانی از دیدگاه های متفکران جوامع خارجی خلاصه می کنم، اگر چه من در نجف از طریق کتابهایی که از مصر و ایران و ترکیه و لبنان وارد نجف می شد با معارف و علوم مغرب زمین آشنا شدم ولی بعدها با شدت تلاش در این مقوله، مجبور شدم مخصوصا در تهران از آشنایان کامل بزرگانی خارجی درباره ترجمه ها استفاده کنم (در اینجا یک نکته را هم متذکر می شوم و آن اینست که چون بعضی از ترجمه ها قابل اعتماد نیست، لذا چنانکه در مجلد ۱۴ از تفسیر و نقد و تحلیل مشنوی در خاتمه بیان کرده ام، در آن موارد که چاره ای جز رجوع به ترجمه مشخصی نداشتم، مطالبی را که آن ترجمه ارائه کرده است مورد بررسی قرار داده ام، بدون اینکه آنها را بطور یقین به متفکری که مترجم مطالب او را ترجمه کرده است نسبت بدهم.) و به موازات کاربروری اصول و فلسفه اسلامی به فراگیری این علوم و معارف نیز می پرداختم اما تلاش و کار در فقه و



اصول را هرگز رها نمی کردم. به خاطر دارم آنگاه که می خواستم از نجف به ایران باز گردم یکی از بزرگان به من

است که هجده تای آن توانسته بود بروز و ظهوری پیدا کند می توان گفت هیجده درس از درسهای درجه دو و درجه سه بوده است که توانسته بروز و نمودی داشته باشد. در عین حال فقه و اصول قوی تری و شایع تر بود.
در میان علماء سامرا - البته علماء نسل



قبل از ما - یک روش درس خاصی بوده است معروف به نهج سامرائی، در این شیوه تدریس استاد مسأله را مطرح می کرد و تمامی حضار اظهار نظر می کردند استاد راهنمایی می کرد و مسأله با یک حالت بحث و مباحثه پخته می شد و نتیجه نهایی را استاد بیان می داشت، مرحوم آیت الله آقا سید میرزا حسن شیرازی آقا سید محمد فشارکی این گونه درس می دادند، این روش در کربلا پیش از نجف توانست مرسوم شود و دوام بیاورد. شیوه تدریس نجف به گونه سامرائی نبود، بلکه مانند حوزه قم بود بعضی از اساتید ما این روش را نقل می کردند از جمله آقا شیخ کاظم شیرازی از بقایای علمایی بود که آن روش را (روش سامرائی) دیده بودند و ما در

مجلس درس ایشان با این روش آشنا شدیم، اگر چه شیوه درسی نجف به گونه استاد و شاگردی بود در عین حال زمینه برای بحث، انتقاد و نظر باز بود. مشکلات درسی یا در همان جلسه درس و یا بعد از آن توسط استاد حل می شد و مشکلی باقی نمی ماند. در نجف حالت خودمانی شدن با استاد زیاد بود شاگردها با اساتید رفت و آمد داشتند گاهی با هم پیاده کربلا می رفتند و بطور کلی در هر فرصتی بحث میان شاگرد و استاد برقرار بود. گاهی در یک مجلس فاتحه، بحث فقهی یا اصولی در می گرفت و تا مسأله روشن و حل نمی شد بحث پایان نمی یافت. البته تمام این خصوصیات که من برای نجف شمردم مربوط به حداقل ۲۵ سال پیش است چرا که من حدود بیست و پنج سال است که از نجف برگشتم و از وضع کنونی آن اطلاعی ندارم.

و اما حوزه مشهد این حوزه قبل از زمان مرحوم میلانی و زمان ایشان یک شکوفائی خاصی داشت فقه و اصول و حکمت در آن قوی بود در ادبیات هم که مشهد زبانزد دیگر حوزه ها بود و معروف بود که طلبه های مشهدی در ادبیات قوی هستند در حوزه مشهد مکتب آقا میرزا مهدی اصفهانی رواج یافت ازیرا که عده ای از اشخاص بسیار وزین، ولایت و با فضل در درس ایشان شرکت می جستند و مطالب ایشان را به گونه خوب و مفیدی کسب کردند. من خودم ایشان را دیدم و چندین جلسه نیز در درس ایشان شرکت کردم. ایشان با فلسفه مخالف بودند. البته به نظر من با نظر به مجموع مطالبی که ایشان ابراز داشته اند، مخالفت ایشان با فلسفه مخالفت بجهت تقید به فلسفه بدانجهت که فلسفه است و بجهت تقید به اصطلاح

بود یعنی اینکه هر چه فلان فیلسوف گفته است چون فیلسوف است باید او را پذیرفت. و گرنه ایشان نمی گفت: اگر فلسفه می گوید ۲×۲ میشود ۴ بگوئیم خیر، میشود ۵. به عقیده من نزاع ما بین ایشان و فلسفه را، نباید زیاد حاد بکنیم چرا که ما هم که فلسفه را وسیله رسیدن به واقعیت و تماس با حقایق می دانیم خود آنرا معشوق بالذات نمی دانیم و نمی گوییم که تمام آن چه فلاسفه گفته اند درست است و واقعیت است. نه، البته نه، مطالب نادرست هم در فلسفه ها وجود دارد. خوب من هیچگاه نتوانستم به فلسفه بدانجهت که فلسفه است، جذب بشوم گر چه در معقول من، چهار نفر استاد بسیار جامع و دقیق و قوی دیدم و در این زمینه طلبگی بسیار کردم. بعضی مسائلی که فلاسفه مسلم گرفته اند برای من جای بحث دارد. وانگهی، آیا میتوان دو فیلسوف پیدا کرد که نه تنها در همه مسائل بلکه حتی در مقداری معتد به از مسائل فلسفه با پاسخ به چون و چراهای مربوطه دارای نظریات متحد بوده باشند.

ما مطیع واقعیات و حقایق هستیم، فلسفه و اگر بخواهیم با اصطلاح مناسبتری بگوئیم، حکمت وسیله خوبی برای رسیدن به آنها است. در همین زمان که آقا میرزا مهدی اصفهانی در مشهد تدریس می کردند، حکمت و معقول هم درس داده می شد. در حوزه تبریز هم ادبیات قوی بود چند نفر استاد قوی در ادبیات داشت از جمله مرحوم آقا میرزا علی اکبر اهری. فلسفه در تبریز رواج چندانی نداشت گرچه بودند اساتیدی مانند آقا سید عبد العظیم و دیگرانی که حکمت می گفتند اما در زمان ما فلسفه به اندازه حوزه تهران و مشهد و اصفهان رونق نداشت. با کمال تأسف باید عرض کنم که درس تفسیر نه در حوزه تبریز و نه در حوزه مشهد رواج

چندانی نداشت و آنگونه که باید به این مهم پرداخته نمی‌شد.

و اما حوزه قم امتیازی که این حوزه بر سایر حوزه‌ها حتی حوزه نجف داشت این بود که پرداخت به علوم عرضی در آن، بیش از سایر حوزه‌ها بود مثلاً اگر در زمان ما در حوزه نجف دو یا سه درس معارف اسلامی گفته می‌شد، در قم زیادتر بود اطلاعات طلبه‌ها هم در این زمینه بیشتر بود. همچنین طلبه‌های قم به علوم دیگری مانند تاریخ، اقتصاد، جامعه‌شناسی می‌پرداختند. تعدادی از طلبه‌ها نیز از قم می‌آمدند تهران در دانشگاه شرکت می‌کردند و پس از اخذ لیسانس یا دکتری به قم بر می‌گشتند.

از آن زمان که علامه طباطبائی رحمت الله علیه در قم شروع به تدریس کردند و به فلسفه‌های روز پرداختند در حوزه نهضتی بسیار با اهمیت شروع شد. در همان موقع بود که در نجف اشرف اینجانب با مشورت با مراجع عظام از آنجمله مرحوم آیت الله آقا سید عبد الهادی شیرازی اشتغال به معارف اسلامی و فلسفه جدید و علوم انسانی که بطرز جدید سرازیر دانشگاه‌ها شده بود، جدی گرفتیم و با چند نفر دیگر شروع کردیم. پیش از نهضت مرحوم علامه طباطبائی و اشتغال جدی طلبه‌های نجف به امور مزبوره در سالیان گذشته شخصیت‌های بزرگی مانند مرحوم آقا شیخ جواد بلاغی مؤلف انوارالهدی والرحلة المدرسية والهدی الی دین المصطفی (ص) و آقای حاج آقا رضا مسجد شاهی که فلسفه نشو و ارتقاء شبلی شمیل راه مورد انتقاد قرار داده بود، شروع به کار کرده و نتایج بسیار خوبی هم گرفته بودند و جریانی که من عرض کردم پس از دوره کوتاهی فترت بود. خوب یاد می‌آید که من خدمت آقا سید عبدالهادی شیرازی که بسیار مرد متفکر و روشنی‌سود و یکی

دیگر از مراجع پیشنهاد کردم که مسائل روز را شروع کنیم و گفتیم حوزه نباید تنها منحصر به فقه و اصول باقی بماند چرا که مسائل از سراسر دنیا به کشورهای اسلامی سرازیر شده است و دنیا دارد کم کم حکم یک خانواده را پیدا می‌کند آن دو بزرگوار تأیید کردند. و ما مطالعه فلسفه‌ها و علوم انسانی روز را شروع کردیم و در این زمینه درسی هم می‌گفتم که اساس و بنیاد همین کتاب ارتباط انسان و جهان و وجدان و جبر و اختیار شد.

حوزه: از جمله تألیفات شما در طول این



عرفانی و حکمی و روانی و اخلاقی دارد. استاد او در این کتاب به آیات و روایات هم که خیلی زیاد است. و همچنین می‌دیدم که این کتاب در فرهنگ ما مطرح است و جایگاه ویژه ای دارد. از طرف دیگر آنرا در عین داشتن مضامین عالی و بلند دارای اشتباهات و تناقضاتی یافتیم از این رو گفتیم این کتاب که در فرهنگ انسانی جایگاه ویژه ای دارد و به او مراجعه و استاد می‌شود باید از نظر یک روحانی شیعه تفسیر، نقد و تحلیل قرار گیرد. تا این کار مقداری از افراط و تفریط‌ها را بزدايد. چرا که نسبت به این کتاب افراط و تفریط زیادی هست. بعضی به صورت مطلق آن

را می‌پذیرند و بعضی به صورت مطلق آنرا رد می‌کنند در حالی مطلق نیست. مطلب خوب و مضامین عالی زیاد دارد. اشتباه و تناقض هم دارد، من کوشیدم ضمن شرح و تفسیر آن صحیح را از ناصحیح باز شناسم. و در این راه کوشش بسیار کرده ام گرچه امکان دارد موردی از قلم افتاده باشد. همانگونه که عرض کردم من بر این تألیف احساس وجوب کردم چرا که این کتاب قرن‌ها است در فرهنگ انسانی مطرح است و میتواند مورد استفاده یا سوء استفاده هائی واقع شود. چنانکه شده است بعضی آنرا در ردیف کلام انبیا می‌خوانند. بعضی دیگر آنرا مبتنی بر اندیشه‌های غیر اسلامی می‌دانند.

این مرد بزرگ در کتابش به بیش از دوسوم قرآن استاد می‌کند، او محصول مکتب اسلام است آنچه دارد از اسلام

بیشتر و پنج سال «تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی» نگارنده شما قبلاً در فرصتهای مختلف انگیزه و چرایی پرداختن به این تالیف را فرمودید. در عین حال ما یلیم این انگیزه و چرایی را از شما بشنویم.

استاد: اصل پرداختن من به مثنوی از آنجا آغاز می‌شود که جمعی از دوستان تحصیل کرده دانشگاهی از من خواستند یک درس مثنوی برایشان بگویم. در طول این درس من عمق مضامین عالی آنرا بیشتر احساس کردم. و دیدم ملای رومی در این کتاب یک نگرش قوی

دارد، در یک مجلس کسی می گفت ملای رومی بزرگتر از اسلام است، اسلام نمی تواند چنین اندیشه ای پیرورد، من در مقام جواب گفتم تو ملای رومی را خوب شناخته ای اما متأسفانه اسلام را نمی شناسی. اگر اسلام را می شناختی چنین نمی گفتی.

آنچه من در بارگاه خداوند متعال نسبت به این تألیف خواهم گفت و از آن دفاع خواهم کرد اینست که من در پی این شعار رفتم «قبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسته» با عمل به این شعار خواستم سدی محکم بر افراط و تفریطها بینم. و این اصل اساسی را هم فراموش نکنیم که اگر خویش را گفتی و پذیرفتی آنگاه که بدش را بگویی از تو می پذیرند.

حوزه: از جمله توفیقاتی که خداوند متعال به شما عنایت کرده این است که همراه با فراگیری فلسفه اسلامی موفق به



فرا گرفتن فلسفه های دیگر نیز شده اید. به نظر جنابعالی فرا گرفتن فلسفه غرب در حوزه های کنونی تا چه حد لازم و ضروری است؟

استاد: به نظر من اگر ما خصوصیات و مشخصات اقلیمی و فرهنگهای رسوبی مغرب زمین را کنار بگذاریم، فلسفه ای

بنام فلسفه مغرب زمین نداریم، چنانکه اگر همین خصوصیات و مشخصات را از هستی شناسی مشرق زمین حذف کنیم، فلسفه ای بنام فلسفه مشرق زمین نداریم.

آنچه که حقیقت دارد، مسائلی است که برای انسان در رابطه با خدا و در رابطه با جهان هستی و در رابطه با همسوس خود انسان مطرح است، خواه آن کسی که مسایل مزبور برای او بر نهاده می شود شرقی باشد و خواه غربی، خواه دیروز و خواه امروز. البته همانگونه که در بالا اشاره کردیم هر اقلیمی با نظر به فضای علمی و خصوصیات محیطی و عناصر فرهنگی ثابت و ریشه دار آن در طرح مسائل و تعاریفات درباره مفاهیم و روش استدلال (مثلا تعریف با خواص فقط، استدلال حسی و تجربی یا عقلانی محض و غیر ذلک) قطعاً تأثیر میگذارد. اما از این تأثیرات طبیعی که بگذریم هستی شناسی و مسائل ارتباط انسان با جهان شرقی و غربی ندارد، هر دو بساید این مسائل را حل کنند. اگر برای انسان مطرح است که آیا جهان واقعیت و هدفی دارد، این برای انسان مطرح است چه شرقی چه غربی پاسخ آنرا باید انسان بیابد گرچه وسائل رسیدن به این پاسخ به لحاظ حاکمیت فرهنگهای گوناگون

ممکن است متفاوت باشد. اما در این موقعیت کنونی، اگر بخواهیم دو سر زمین مشرق و غرب را در نظر بگیریم، می توانیم بگوییم فلسفه در شرق اسلامی که به یک معنی عبارتست از نگرش در هستی و اصول و مبادی عالیه آن، اگر چه از فعالیت عقلانی بیشتر برخوردار است. ولی این بدان معنی نیست که جمیع معارف و علوم و فلسفه های اسلامی مشرق زمین عقلانی محض بوده و کاری با حس و تجربه ندارد، زیرا کاروان علوم مسلمین در تاریخ گذشته از سواحل خزر تا کرانه های اقیانوس اطلس

در حرکت و تکاپو بوده و مخصوصاً در قرن ۳ و ۴ و مقداری از قرن پنجم هجری علم را از سقوط نجاب داده است، و پس از آن نیز که مسلمین با نگرش های علمی سطوح و روابط عینی انسان و طبیعت را مورد توجه قرار داده اند، برای هیچ احدی قابل تردید نیست. و می دانیم که معارف



علمی همانطور که مستند به مشاهدات و تجارب، تحصیل میشود، دانشمندان اسلامی در آنموقع با همین روش به تکاپوی علمی پرداخته اند.

اگر می گویم شیوه نگرش عقلانی در شرق اسلامی قوی تر بوده است، این به آن معنی نیست که متفکران اسلامی از جهان علوم قهر کرده اند، بلکه دانش و گرایشهای حسی، تجربی در میان مسلمین آنقدر نیز قوی بوده است که پرچم علم و دانشهای تجربی در قرن ۳ و ۴ به دست مسلمین بوده است. اکنون هم اگر کسانی در هستی شناسی و شناخت مبادی کلی هستی نگرش فلسفی دارند این به معنی عدم اعتقاد به اینکه مسائل علمی را باید در آزمایشگاه یا با روش های مخصوص علمی فهمید نیست. اما در مغرب زمین پس از سپری شدن قرون وسطی و ظهور طلایه قرون نهضت، عین گرائی در

معرفت و علم شروع و تدریجا به اوج خود میرسد که حتی گاهی فلسفه‌ها را هم تحت تأثیر قرار میدهد و اصرار در عین گرائی فلسفه بحدی شایع می‌شود که فلسفه علوم بوسیله اگوست کنت وارد میدان می‌شود. البته می‌دانیم که این حماسه‌ها و عین گرائی‌ها که از قلمرو علوم سرچشمه می‌گرفت، در این عین گرائی (پوزیتیویسم) افراطی به بن بست رسید و در نتیجه نگرش‌های فلسفی جامع و دارای نظم کلی (سیستماتیک) از افق مغزهای متفکرین تقریبا ناپدید شد، مگر یک مقدار مطالب متفرقه.

این سرنوشت امروز فلسفه مغرب زمین است. اینکه می‌گوئیم طلبه‌ها باید فلسفه مغرب زمین را یاد بگیرند یا نه باید ببینیم چه چیز را؟

غربی‌ها فلسفه را داشتند اما از چند قرن پیش با شروع قرن نهضت چنان حالت تجربه گرائی در غرب غلبه پیدا می‌کند که همه چیز را از میان می‌برد تا جایی که می‌گویند آنچه را که نمی‌بینیم نمی‌پذیریم این طرز فکر باعث از میان رفتن هستی‌نگری می‌شود و باعث نابود شدن فلسفه می‌گردد. در تأیید این مطلب باید عرض کنم تقریبا دو سال پیش چند نفر از محققان فلسفه و علوم انسانی آلمان که برای شرکت در سمیناری در انجمن اسلامی حکمت و فلسفه به ایران آمده بودند، روزی بهمراه دانشمند محترم آقای فلاطوری به منزل اینجانب آمدند. پس از مقداری مذاکرات، اینجانب به آقایان آلمانی گفتم: فلسفه در سرزمین شما (آلمان) عمیق تر و گسترده تر و سیستماتیک تر از فلسفه‌های دیگر جوامع مغرب زمین (حداقل در سه قرن اخیر) بوده است شما به چه دلیل آن، ژرف‌نگری و هستی‌شناسی‌های منظم (سیستماتیک) را کنار گذاشته و به عین گرائی (پوزیتیویسم) روی آوردید؟

ایشان پاسخ دادند: «امروزه محققان فلسفه در سرزمین ما، کارمندان فلسفه می‌باشند!! دریغا. یعنی دیگر با نگرش هستی‌شناسی نگاه نمی‌شود. (کارمندی است که به او گفته می‌شود نگاه کن تحقیق کن ببین فلان فیلسوف چه گفته است اما خودش می‌خواهد رابطه انسان با هستی را کشف کند؟ نه، و به این مطلب هم هیچ احساس نیاز نمی‌کند). درباره فلسفه مغرب زمین و مقایسه آن با فلسفه مشرق زمین به یادنامه علامه طباطبائی (نخستین کنگره فرهنگی بمناسبت سالگرد رحلت مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبائی- مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی از صفحه ۵۹ تا صفحه ۸۶) مراجعه فرمایید. اما درباره لزوم آشنایی طلاب محترم

اطلبوا العلم ولو بالصین (طلب کنید علم را اگر چه در چین باشد) و اطلاق الفقیه کل الفقیه من کان عارفا بزمانه (تمام فقیه کسی است که عارف به زمان خود باشد) این سه جمله از آن منقولات است که دلالتها تفنی عن السنند (دلالت یعنی مدلول و مفاد آنها از سند بی نیاز می‌نماید) زیرا مطابق عقل و دریافت فطرت سلیم است. بالاتر از اینها فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه (پس بشارت یده به بندگان من، کسانی که سخن را می‌شنوند و از بهترین آن سخن تبعیت می‌کنند) در اینجا یک مسئله مبنائی بسیار مهم وجود دارد که عرض می‌کنم و آن اینست که: آیا اصلا فلسفه چه شرقی و چه غربی



گاه علم انسانی و مطالعات فرهنگی

باید خوانده شود؟ بنظر می‌رسد اگر ما از مفاهیمی که کلمه فلسفه باردار آنها است، صرف نظر کنیم و حقیقت امر را مورد توجه قرار بدهیم بشر چنانکه برقرار کردن تماس علمی با جهان هستی را ضروری احساس کرده و همواره بقدر امکاناتی که داشته است، از تماس و نگرش‌های علمی بجهان هستی استفاده کرده است، همانطور در مسیر شناخت و دریافت اصول و مبادی عالی هستی نیز تکاپوها داشته و نام آن را

باقلسفه غرب. بنظر میرسد اگر جریان روش تخصصی در حوزه علمی شود. پس از فراغت از دوره عمومی تحصیلات حوزه، مثلا پس از تمامی متن، نخست مقداری معتد به، تحصیل منطق و فلسفه مشرق زمین فرا گرفته شود و سپس گروهی از طلاب علاقه مند رشته فلسفه مغرب زمین را برای تحقیق جدی انتخاب نمایند. اعلم الناس من اضاف علم غیره الی علم نفسه (داناترین مردم کسی است که علم دیگری را بر علم خود اضافه کند)

نگرش‌های فلسفی نامیده است. از طرف دیگر خداوند سبحان در قرآن مجید آموختن حکمت را از اساسی‌ترین اهداف رسالتها بیان فرموده است که بدون درک موقعیت مجموعه ابعاد مادی و معنوی انسان در جهانی معنی‌دار که رویه قابل مشاهده اش طبیعت و مافوق آن ماورای طبیعت نامیده می‌شود، بدست نمی‌آید.

اصول کلی حکمت در دین اسلام بیان شده و در خصوصیات و تطبیقات و دیگر ابعاد هستی دستور به تدبیر و فهم و تفکر و تعقل داده شده است. خداوند متعال به ما عقل و اندیشه داده است تا با آن سراغ هستی رفته و او را بشناسیم. اولم ينظروا فی ملکوت السموات والارض. این استفهام توییحی چه چیز است غیر اینکه به ما می‌گوید از عقلت استفاده کن و بشناس وقتی بما یتدبرون و یتفکرون می‌گوید می‌خواهد بما بفهماند که هستی را به کمک عقل سلیم و احساس برین باید بشناسی. هر دو رویه هستی را رویه قابل مشاهده طبیعت، و رویه غیر قابل مشاهده ماورای طبیعت، البته قبل از اینکه به سراغ شناخت برویم باید اندیشه را بسازیم و از نادرستی‌ها بپرهانیم. قرآن اینکار را به عهده گرفته است. قرآن کتاب انسان‌سازی است، انسان را می‌سازد آنگاه به انسان ساخته و پرداخته شده می‌گوید تو خود طبیعت و روابط و فرمولهای آنرا بشناس چرا که شناساندن ذرات موجود در طبیعت یا اتم‌شناسی کار قرآن نیست. قرآن کتاب انسان‌سازی است. در شناخت ماورای طبیعت قرآن نیز با بیان اصول کلی راه شناخت را برای ما باز کرده یللمهم الکتاب و الحکمة بقیه راه با خودمان است قرآن مبادی عالی را داده و فرموده است با عقل سلیم و فطرت پاکیزه که به تو دادم برو سراغ هستی و هستی را بشناس

فقط مواظب باش اسیر اصطلاحات گول زنده و قشنگ نشوی.

بنابر این فلسفه نه بدانجهت که یک مقدار اصول پیش ساخته و تعریف‌ها و روش‌های استدلالی دربر دارد، باید مورد مطالعه و تحقیق قرار بگیرد، بلکه بدانجهت که مغزهای بشری بوسیله معارف فلسفی مطالب بسیار متنوعی (صحیح و باطل و حقیر و با عظمت و سازنده و ویرانگر) را برای ما مطرح

می‌نماید و مسلم است که فلسفه با در آمیختگی با امور مزبوره عده‌ای فراوان را با زیبایی اصطلاحات و جاذبیت مفاهیمش از حکمت

اصلی دور می‌سازد. لذا بنظر می‌رسد اساتید عالیتدر حوزه در هر زمانی با نظرات عالییه بر اصول و مسائل فلسفی، متون صحیحی از آنها را که

کتابین مخالفی با مبانی اسلام نداشته باشد در اختیار طالبان حکمت و فلسفه بگذارند. این شرط که اصول و مسائل فلسفی باید مخالفی با مبانی اسلام نداشته باشد، برای محدود کردن اندیشه‌های طالبان هستی‌شناسی نیست، بلکه برای اینست که این طالبان در فروغ فطرت اصلی و عقل سلیم و احساس برین که اساسی‌ترین عوامل معرفت در اسلام می‌باشند، حرکت کنند بدون قرار گرفتن در جاذبه شخصیت‌های معروف به تفکرات فلسفی اعم از شرقی و غربی و قدیم و جدید. این حقیقت را هم در این

مورد باید بدانیم که ضرورت حرکت فلسفی و حکمی با اساسی‌ترین عوامل معرفت در اسلام (فطرت اصلی و عقل سلیم و احساس برین) مستند به تعبد محض بمعنای اصطلاحی آن نیست، بلکه مستند به دلایل عقلی و تجربی قابل قبولی است که با یک تفکر بیطرفانه و سالم بدست می‌آید. چنانکه ملاحظه می‌کنیم این روش به نفی فلسفه و حکمت منتهی نمی‌گردد، بلکه نهضتی درجهان‌بینی و هستی‌شناسی بر مبنای عوامل معرفتی مورد اطمینان در نظام باز فکری (نه نظام بسته) بوجود می‌آورد.

با این روش که عرض کردم، علم کلام و فلسفه و حکمت در یک وحدت عالی هماهنگ می‌شوند و طالب علم را از گرفتاری‌ها و اضطرابات فکری و تردد در انتخاب یکی از معارف مزبوره نجات می‌دهد. و اگر درمتون انتخاب شده یا تألیف شده برای این منظور مباحث اخلاق نظری و عملی اسلامی نیز گنجانده شود، عرفان مثبت اسلامی هم در وحدت عالی فوق شرکت می‌نماید. لازم به تذکر است که اینگونه حرکت فلسفی و حکمی و عرفانی که برای همه طلبه‌های حوزه ضرورت دارد غیر از روش تخصصی است که افراد متخصص در معارف مزبوره باید انجام بدهند. آنان در هر رشته ای از معارف مزبوره که به فعالیت تخصصی خواهند پرداخت، باید تا حد امکان همه آثار موجود در معارف مزبوره را در رشته انتخابی خود مورد بررسی و تحقیق قرار بدهند.



حوزه: با توجه به تغییرات زمان و تحولات اجتماعی به نظر حضرت عالی چه میزان تغییر و تحول در متون درسی حوزه‌ها ضروری و لازم است. استاد: چند مطلب مهم در این مورد



بنظر میرسد که عرض میکنم: مطلب یکم - تا امکان دارد متون درسی بطوری انتخاب شود که فهم معانی از عبارات آن متون بصرف وقت و صرف نیروی مغزی زیاد نیازمند نباشد. مانند منطق مرحوم مظفر که خوش عبارت و سهل التناول است و احتیاج به آشنائی با لغات غریب و حل پیچیدگی‌ها و معضلات ترکیبی ندارد. همچنین کتابهایی که مرحوم آقا سید محمد باقر صدر در اصول تالیف کرده است، و بدایة الحکمة و لمایة الحکمة مرحوم علامه طباطبائی. برای ورزیدگی ذهن باید معانی متین و وزین باشد نه عبارات سنگین و ناموزون. به میزانی که وقت و انرژی فکری ما در فهم لغات غریب، وحشی یا ترکیبیات ناموزون صرف شود

خسارت کرده ایم وقت را نباید در گسترش معانی گذرانند. ممکن است گفته شود اگر عبارات ساده و آسان شود در مدت سه سال یک دوره اصول تمام می‌شود. خوب چه اشکال دارد می‌پردازیم به تاریخ، به تفسیر و به ضرورت‌های دیگر. ضرورت‌هایی که اجتماع ما به آن نیاز دارد.

مطلب دوم - بنظر اینجانب در مقدمات اولیه، پس از صرف و نحو ابتدائی، خواندن تحقیقی باب اول و باب رابع مغنی اللیب و یاب مسند و مسند الیه مطول ضروری است. در مراحل متن فوق مقدمات، معالم یا اصول مظفر (یا معالم و اصول مرحوم صدر) در مراحل بالای متن رسائل و مکاسب مرحوم محقق بزرگ

شیخ انصاری قدس سره نباید ترک شود و همچنین اگر آراء و نظرات مرحوم نائینی از تقریرات ایشان در میبحث الفیاض و میباحث



کردم، برای تحصیلات عمومی است، و اگر دوران تخصص را در نظر بگیریم، چنانکه عرض خواهم کرد، پس از آموزش کتاب‌های متنی مقرر کتاب‌های دیگر باید مورد تحقیق قرار بگیرد، مثلاً برای کسی که میخواهد در منطق تخصص پیدا کند، از منطق قدیم حتماً باید حاشیه، شمسیه، الجوهر النضید، منطق ابن سینا (منطق صوری ارسطویی) و از منطق جدید، منطق علامات (رمزی یا سمبولیک) و منطق ریاضی را مورد مطالعه و تحقیق قرار بدهد. و اگر تخصص در اصول را میخواهد حتماً باید فصول، ضوابط، قوانین، هدایة المسترشدين و تقریرات علمای دورانهای اخیر را مورد مطالعه و تحقیق قرار بدهد.

مطلب چهارم - درباره تخصص. بنظر میرسد روش تخصص در دوران ما ضروری است. زیرا گسترش موضوع‌ها و مسائل در هر بابی از ابواب فقه و کلام و حکمت و منطق و ادبیات و تفسیر قرآن مجید و اخبار مربوط به

معارف اسلامی بقدری زیاد است که میتوان گفت فراگیری محققانه هر یک از آنها یک عمر معمولی را پایان میرساند بعنوان مثال در زمانهای گذشته مسائل ربا با آشنائی اجمالی با دو فلز معروف (طلا و نقره) و بعضی از اشیاء که بطور قراردادی پول تلقی میشد، با آسانی و در وقت محدودی حل و فصل میگشت. اما اگر شما امروز بخواهید درباره پول مثلاً (از نظر ماهیت، خواص اولیه، خواص ثانویه، لوازم عینی، لوازم ناملموس، ارزشها، سیامت پول و پول درسیاست) کار کنید حد اقل صد مجلد کتاب را باید

پروژه‌های پژوهشی که در مطالعات فلسفی و علوم انسانی

حرکت و تحول از دیدگاه قرآن

عقلی جمع آوری شود، میتوان آنها را بنا کفایه مرحوم آخوند خراسانی رحمة الله تعالی علیه مورد تخییر قرار داد.

مطلب سوم - این ترتیب را که عرض



مورد توجه و تحقیق قرار بدهید باضافه لزوم آشنائی با آن اصول و مسائل اقتصادی که مستقیم یا غیر مستقیم با پول ارتباط دارند. اینجانب چند سال پیش در موقع نوشتن رساله ای در باره ربا در یکی از کتابها خواندم که در پنج سال اخیر، درباره پول در کشورهای خارج بیش از سه هزار مجلد کتاب نوشته شده است. و مسلم است که کسی که امروز از قواعد و اصول و مسائل مربوط به پول مطلع باشد و احکام فقهی مربوط به پول را چه بعنوان فتوی و چه بعنوان حکم صادر نماید، خیلی آگاه تر و به واقعیات نزدیکتر از آن



کسی است که بدون شناخت آن قواعد و اصول و مسائل وارد میدان شود. خدا رحمت کند مرحوم آیت الله آقا سید عبد السهادی شیرازی بسیار مرد روشنی بود آنزمان در نجف من خدمت ایشان مسئله تخصصی شدن ابواب فقه را عرض کردم ایشان فرمود: درست است باید دنبال مطلب را گرفت و تعقیب کرد. من خدمت ایشان عرض کردم بیشتر دایر است بین اینکه شخصی در تمام ابواب فقه مجتهد شود. اما در این اجتهاد فقط به روایتهای دم دستی اکتفاء کند و بین اینکه در یک بخش مثلا مکاسب یا اراضی مجتهد شود اما پیرامون آن کاملا فحص کند و نگذارد چیزی باقی بماند کدامیک از این دو اقرب به واقع است ایشان فرمود مسلم این دومی. مطلب پنجم - تخصص در دو مورد اساسی قابل عمل است: مورد یکم - در علوم اختصاصی حوزه که تقسیم میشود به علوم مقدماتی اولیه مانند ادبیات عربی و منطق و مقدماتی عالی مانند علم رجال و

اصول فقه و علوم اصلی مانند فقه، تفسیر، حکمت بمعنائیکه عرض کردم و تاریخ اسلام، علم الحدیث و علم اخبار معارف اسلامی و غیر ذلک. تخصص در این علوم، پس از اتمام دوره متن [یا با اضافه دوره ای از خارج] آغاز میشود. باید در

نظر گرفت که تخصص در هر یک از علوم مقدماتی، موجب شوق و گسترش اطلاعات و تحقیقات طلاب محترم درباره همین علوم باشد که از جنبه مقدمی بسیار مفید خواهد بود. و اما تخصص در علوم اصلی مانند فقه و تفسیر، امروزه گسترش مسائل و ابعاد موضوعات فقهی و مفاد آیات قرآنی و غیر ذلک بقدری زیاد است که واقعا یک علم معمولی برای بررسی و تحقیق صاحب نظرانه و همه جانبه در بعضی از مسائل و ابعاد موضوعات علوم مزبوره گزینی میشود. لذا بنظر اینجانب روش تخصصی قطعی باید تلقی شود. حوزه: با پیدایش مسائل جدید که فقه اسلامی، پاسخگوئی آنها را برعهده دارد، در شرائط وزمینههای اجتهاد، چه تحولاتی رخ داده و یا لازم می دانید تحقق یابد؟ استاد: اخیرا بعضی از فضلاء پیرامون مسائل جدید (المسائل المستحدثة) یا (الموضوعات المستحدثة ذات الاحکام الشرعیة)، کتاب نوشته اند و در رساله های

عملیه نیز مسائل را تا حدودی مطرح و به پاسخ آنها پرداخته اند. این که گفتید: «فقه اسلامی پاسخ گوئی آنها را برعهده دارد» باید آن را مانند یک اصل مسلم پذیرفت. فقه اسلامی که موضوعش افعال مکلفین است، چنان که شامل همه افعال و تروک عضلانی است، همچنان شامل همه گونه فعالیت های ذهنی و روانی نیز می باشد و منابع شناخت همه مسائل مربوط به همه افعال و تروک که عبارت است از: «کتاب»، «سنت»، «اجماع» و «عقل» - که در

اصطلاح، منابع ودلائل و مآخذ نیز گفته می شود- و پاسخ گوی همه آن مسائل، در هر زمان و مکان و عوامل و شرایط می باشد. این مطلب جای تردید نیست. آنچه که بسیار اهمیت دارد و بهر نحوی است، باید حوزه علمیه قیام به آن نموده و راه بیندازد، تلاش و تکاپوی جدی برای بدست آوردن طرق و وسائل درک موضوعات مسائل مستحدثة است، تا حکم الهی آن مسائل با اطمینان خاطر استنباط شده، در اختیار جامعه گذاشته شود. به عنوان مثال مسائل مربوط به بیمه را با اقسامی که دارد، نمی توان بدون بررسی موضوعی در ماهیت و شرائط وجودی اقسام آن پاسخ فقهی گفت. و این بررسی، احتیاج شدید دارد به مطالعه و بحث و تحقیق درباره آن قسم کتابهای اقتصادی یا آن مقاله های تحقیقی که پیرامون بیمه نوشته شده است. مثال دیگر، مسائل مربوط به «بانک» و «بانکداری» است. قطعی است که گسترش و عمق بسیار مهم، که درباره پول در جوامع بشری پیش آمده است، تا جایی که

می توان گفت: دوران دو فلزی که بطور مستقیم نمود پولی داشته است، تقریباً بسر آمده و پول ها، با ارزش های اعتباری محض، صحنه اقتصادی بشر را اشغال نموده است و همچنین پول، چه مسائل مهمی را که از دیدگاه مدیریت اجتماعی آن و همچنین در ارتباط با اقوام و ملل خارج بوجود آورده است. بنابراین، ملاحظه می شود که تنقیح مسائل ربا و دیگر احکام مربوط به پول، به تحقیقات موضوعی دامنه داری نیازمند میباشد.

حاصل پاسخ سؤال فوق، بطور خلاصه این است که با بروز مسائل جدید که بسیار فراوان است چون شخص مجتهد، باید موضوع های دارای اثر شرعی احراز شده را، مورد حکم قرار دهد، و احراز موضوع های جدید نیاز به شناخت و تحقیق گسترده و عمیق دارد، لذا زمینه اجتهاد در این دوران، احتیاج شدید به تلاش در شناخت و احراز موضوع دارد. البته این



شناخت و تحقیق، منحصر به عهده مجتهد نیست. لذا ممکن است بوسیله متخصصان آگاه و عادل و حداقل موثق، تحصیل و در اختیار فقیه گذاشته شود. نمی خواهم بگویم، فقیه باید چهل یا پنجاه سال وقت صرف کند تا متخصص در شناخت موضوع شود. اما باید موضوع حکم را تا حدودی زیادی بشناسد ولو از طریق اهل فن، کارشناسان و متخصصان.

حوزه: یعنی حضرت عالی شناخت موضوع را یکی از شرایط اجتهاد می دانید؟

استاد: شناخت موضوعاتی را که فقیه می خواهد نسبت به آنها فتوی بدهد و حکم صادر کند، بله، زیرا بدون شناخت، فتوی و حکم اقرب به واقع نخواهد بود. چرا که بعضی از موضوعات، ممکن است جهات مختلف و گوناگونی داشته باشند که باید به تمامی آنها نظر داشت.

حوزه: با توجه به آگاهی گسترده حضرت عالی از مشکلات فکری و اجتماعی، چه مسائلی را لازم میدانید که حوزه ها باید در آنها تحقیق کنند و دستاوردهای آن را، برای رفع خلاءها منتشر نمایند؟

استاد: مسائل برای هدف هایی که حوزه در نظر دارد، بسیار فراوان است. اگر روش تخصصی در حوزه به مرحله اجرا در آید، اغلب مسائلی که مربوط به هدفهای حوزه است، روشن می گردد. می توان گفت: اساس هدفهای حوزه سه موضوع بسیار مهم است:

موضوع اول: تحقیق لازم و کافی

دو: هر دوره از زمین در بلوای معارف اسلامی

بطور عام که شامل همه اصول و عقاید و احکام می گردد.

موضوع دوم: بدست آوردن اطلاعات کافی یا حداقل اطلاعات لازم از نیازهای مادی و معنوی جهان اسلامی برای خود و در حال ارتباط با جوامع دیگر.

موضوع سوم: عرضه یا تطبیق نیازهای مادی و معنوی جهان اسلامی، بر آن معارف و بکار بستن محصول تطبیق در زندگی مردم برای خود و در حال ارتباط با جوامع دیگر.

در اینجا، لازم می دانم به یک نکته بسیار حیاتی اشاره کنم. و آن نکته این است که اگر تعلیم طلبه ها برای حرکت در این مسیر بسیار با اهمیت، بدون تربیت با اخلاق والای اسلامی باشد، به نتیجه مطلوب نخواهد رسید، زیرا نتیجه مطلوب از حرکت در این مسیر، صیورورت (گردیدن) انسانهاست نه پر کردن نوار ضبط صوت مغز، با چند عدد اصطلاحات جالب و حیرت انگیز.

حوزه: پیرامون مسأله تخصصی شدن فقه، این سؤال باقی مانده است که با تخصصی شدن ابواب فقه، ما چگونه ارتباط لازم را میان مسائل اسلامی که به عنوان مسائل یک مکتب که از درون به هم پیوند ناگسستی دارند، حفظ کنیم.

استاد: این ارتباط در علوم و دانشهای دیگری که بصورت بخشهای مختلف و متفاوتی مطرح شده اند، انجام گرفته است. به این صورت که از مشترکات موجود در آنها، جهت ارتباط و هماهنگی مثلاً در روانشناسی، روانکاوای، روانپزشکی، استفاده شده است. ما در حوزه می توانیم، یک متنی را برای مرحله قبل از تخصص تهیه کنیم، که در آن مبانی کلی ابواب فقه، مطرح شده باشد. و طلبه قبل از ورود به مباحث تخصصی، با این مبانی آشنا شود. این آشنائی، موجب آن می شود که مسائل مورد تخصص او، مبتنی بر مبانی کلی و هماهنگ با دیگر مسائل باشد.

مسأله تخصصی شدن علوم و معارف اسلامی، مسأله قابل توجهی است که باید به آن توجه کامل شود و بسادگی از کنار آن نمی توان گذشت.

عمق معارف و همچنین گستردگی نیازها، از ما معلومات سطحی و کلی را نمی پذیرد. و این گونه معلومات، نمی تواند پاسخگوی نیازهای اجتماع ما باشد.